

The Reflection of the Ismi Azam (Exalted Name of God) and It's Role in the Scrolls of Narration

Zahra gholami ¹

Assistant Professor, Department of Persian Language & Literature, Open University, Al-Mustafa International University of Qom, Qom, Iran

Abstract

Iranians have long believed in the inherent property of the speech ,including the name of the Divine ,in rejecting magic and fighting against the demons ,but the special form of the Exalted Name of God ,which is very unknown and unattainable, has been inspired by Islamic thoughts and caused by the influence of culture and Islamic beliefs ,and popular beliefs have influenced the narrators. The issue of the effect of the Divine's name in conjuring away the curse put on man by magicians has a historical record in the national epics of Iran .In the scrolls of narration and oral traditions, the mention of" Exalted Name of God "and its effectiveness in rejecting magic and spell is seen a lot .In many cases ,there are references to the magical weapons on which the Exalted Name of God has been engrained ,and the extraordinary power of the pahlavân (hero) who mentions the Exalted Name of God .This research aims in a descriptive-analytical way to explore and express the belief in the influence of Exalted Name of God in scrolls of narration ,and popular beliefs.

Keywords: the Exalted Name of God, hero, magic and spell, popular culture, scrolls of narration.

¹ Email: zgholami@hotmail.com

بازتاب اسم اعظم و نقش آن در طومارهای نقالی

زهرآ غلامی^۱

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه مجازی، جامعه المصطفی العالمیه قم، قم، ایران

چکیده

ایرانیان از دیرباز و پیش از اسلام به خاصیت ذاتی کلام و از جمله نام یزدان در باطل کردن سحر و جادو و مبارزه با دیوان باور داشته‌اند، اما صورت خاص اسم اعظم که بسیار ناشناخته و دست‌نیافتنی است، ملهم از افکار اسلامی و ناشی از نفوذ فرهنگ و معتقدات اسلامی و باورهای عامیانه‌ای بوده است که بر نقالی‌ها تأثیر گذاشته‌اند. موضوع تأثیر نام یزدان در باطل کردن سحر ساحران در حماسه‌های ملی ایران سابقه دارد و در طومارهای نقالی و روایات شفاهی، یادکرد «اسم اعظم» و مؤثر بودن آن در ابطال سحر و جادو و طلسم‌شکنی بسیار دیده می‌شود و در موارد بسیاری به سلاح‌های جادویی منقش به اسم اعظم و قدرت فوق‌العاده پهلوان با یادکرد اسم اعظم اشاره شده است. در پژوهش حاضر که به شیوه توصیفی-تحلیلی و بر پایه داده‌های کتابخانه‌ای انجام یافته، اعتقاد به تأثیر اسم اعظم در طومارهای نقالی و باورهای عامه مورد بررسی و مذاقه قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: اسم اعظم، پهلوان، سحر و جادو، فرهنگ عامه، طومارهای نقالی.

¹ Email: zgholami@hotmail.com

۱. مقدمه

«نام» واسطه‌ای برای نزدیکی به امر و توان قدسی است. بزرگ‌ترین نام خداوند را اسم اعظم می‌گویند. درباره اسم اعظم و این‌که کدام‌یک از اسم‌های خداوند اسم اعظم است و یا در چه سوره‌ای از سوره‌های قرآن آمده است و آیا اسم خاصی از اسما الله اعظم است و یا نه؛ اختلاف آرا دیده می‌شود (سجادی، ۱۳۸۳: ۹۵) برخی مسلمانان برای اسم اعظم خاصیتی شبیه آحراز و طلسمات قائل شده‌اند و به داشتن آن یا کتابتش فوائدی مهم نسبت داده‌اند (ابونعیم اصفهانی، ۱۳۵۱: ۶/ ۲۸) و گاه آگاهی از اسم اعظم را نشانه ارتباط با خدا گرفته‌اند و این‌گونه، معجزات پیامبران را حاصل بر خواندن اسم اعظم بر اشیاء و امور انگاشته‌اند. (حقی، بی‌تا: ۳۸/۲) در تفکر اسطوره‌ای مصر باستان، هنگامی که فرعون اسم اعظم را بر زبان می‌راند، همه مائده‌های طبیعت با ندای او به سوی می‌آیند (فروهر، ۱۳۸۷: ۳۱) و سلیمان با یافتن انگشتری که اسم اعظم بر آن نگاشته شده بود، سلطنت معنوی خویش را بازمی‌یابد. (شمیسا، ۱۳۶۹: ۳۳۶-۳۳۳)

اسم اعظم نزد عارفان، نخستین اسمی است که در مقام و احدیت ظهور می‌یابد و آن جامع جمیع اسما و صفات است و اسمای دیگر به وسیله آن ظهور می‌یابد (قیصری، ۱۳۷۵: ۶۴۶) اما دستیابی به نام مهین خداوند اگرچه امکان‌پذیر است، افشاکردن آن شایسته نیست. در روایات عرفانی هیچ‌گاه نام مهین خداوند عنوان نمی‌شود؛ زیرا هر کس را شایستگی آن نیست: «ابن عطا گوید: چون خدای حروف را بیافرید، او را پنهان داشت. چون آدم را بیافرید این سر در وی نهاد و هیچ‌کس را از فرشتگان از آن سر خبر نداد.» (قشیری، ۱۳۸۱: ۲۱)

بر اساس کتاب «باورهای عامیانه مردم ایران» خداوند چهل هزار اسم دارد که تنها یکی از آنها دانسته نیست و آن اسم اعظم است. اگر کلمات قرآن کریم را از دو جهت مختلف شروع به شمردن کنند، آخرین کلمه‌ای که در این میان می‌ماند همان اسم اعظم است. اگر کسی تبت بکند و این نام را بر زبان آورد تمام خواسته‌هایش برآورده خواهد شد. (ماسه، ۱۳۵۵: ۶۲؛ ذوالفقاری و شیر، ۱۳۹۴: ۱۰۴) در ضرب‌المثل‌ها نیز به اسم اعظم اشاره شده و در مورد آدم شرور گویند: شیطان خیلی کم می‌دانست، اسم اعظم را هم یاد گرفت. (آذری) (ذوالفقاری، ۱۳۸۸: ۱/ ۱۲۷۸) درباره گمنامی و مجهول‌القدر بودن بزرگان گویند: اسم اعظم برای این است که کسی نمی‌داند. (بهمنیار، ۱۳۸۱: ۱۱۰)

اسم اعظم در اشعار شاعران و ادبیات عارفان نیز واژه‌ای پرکاربرد است:

سزد کز خاتم لعلش زخم لاف سلیمانی چو اسم اعظم باشد چه باک از اهرمن دارم
(حافظ، ۱۳۷۹: ۴۴۲)

اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش باش که به تلبیس و حیل دیو مسلمان نشود
(همان: ۳۰۸)

اسم اعظم مگرم ملک سلیمان بخشد ورنه من چون تو پری را به چه تسخیر کنم
(اهلی شیرازی، غزل ۱۱۱۵)

چون شب قدر از همه مستور شد لاجرم، از پای تا سر نور شد
 اسم اعظم، چون که کس شناسدش سروری بر کل اسما آمدش
 تا تو نیز از خلق پنهانی همی لیلۃ القدری و اسم اعظمی
 (شیخ بهایی، ۱۳۸۵: بخش ۶)

در اشعار شاعران متقدم، معادل فارسی اسم اعظم (برترین نام، نام بزرگ، نام مهین) آمده است:
 بر آن برترین نام یزدانش را بخواند و پالود مژگانش را
 (فردوسی، ۱۳۷۶: ۳۱/۱)

بدان برترین نام یزدان پاک به رخشنده خورشید و بر تیره خاک
 (همان: ۹۶/۱)

نام بزرگ، امام زمان است از این قبل من از زمین چو زهره بدو بر سما شدم
 (ناصرخسرو، ۱۳۸۴: ۱۳۹)

به آن آه پسین کز عرش پیش است بدان نام مهین کز شرح بیش است
 (خسرو و شیرین نظامی، بخش ۶۶)

ناصر خسرو امام زمان را اسم اعظم می‌داند و برخی عرفا حضرت علی (ع) را اسم اعظم دانسته‌اند:

در عین علی، هو العلی الاعلی ست در لام علی، سر الهی پیداست
 در یای علی سورة حی قیوم برخوان و ببین که اسم اعظم آنجاست
 (بابا افضل کاشانی، رباعی ۱۶)

امیرالمؤمنین است اسم اعظم امیرالمؤمنین است نقش خاتم
 (عطار، سی فصل، بخش یک)

با اسم علی وصف عظیم آمده یعنی نام تو بود نام مهین یا اسدالله
 (اهلی شیرازی، قصیده ۶۳)

یا علی نام تو بر مهر سلیمان نقش بود آن‌همه حشمت سلیمان راند زان نام مهین
 (اهلی شیرازی، قصیده ۵۸)

در مثنوی معنوی «نام سنی» به معنی نام روشن یا بلند، همان اسم اعظم است:

گشت با عیسی یکی ابله رفیق استخوان‌ها دید در حفرة عمیق
 گفت ای همراه آن «نام سنی» که بدان مرده تو زنده می‌کنی

مر مرا آموز تا احسان کنم استخوان‌ها را بدان با جان کنم...
(مولوی، ۱۵/۲)

مولانا در دفتر سوم مثنوی اسم اعظم را موجب شفای کوران و کران و زنده شدن مردگان می‌داند و از زبان عیسی (ع)^۷ که از دست احمقان به فراز کوه می‌گریخت، می‌گوید:

کان فسون واسم اعظم را که من	بر کر و بر کور خواندم شد حسن
بر کُنه سنگین بخواندم شد شکاف	خرقه را بدرید بر خود تا به ناف
بر تن مرده بخواندم گشت حَی	بر سر لاشی بخواندم گشت شی
خواندم آن را بر دل احمق به وُد	صدهزاران بار و درمانی نشد
سنگ خارا گشت و زآن خو برنگشت	ریگ شد کز وی نروید هیچ کشت
گفت حکمت چیست کآنجا اسم حق	سود کرد، اینجا نبود آن را سَبَق

(مولوی، ۱۲۲/۳)

و در داستان حاضر کردن تخت بلقیس از زبان آصف بن برخیا وزیر صاحب‌کرامت سلیمان (ع) گوید:
گفت آصف من به اسم اعظمش حاضر آرم پیش تو در یک دمش
(مولوی، ۵۱/۴)

مطابق روایت عطار در نخستین حکایت از مقاله هفتم الهی‌نامه، مردی ابله از عیسی (ع)^۸ اسم اعظم یا نام مهین را می‌آموزد و پس از آن روزی در بیابان مثنی استخوان می‌بیند و بر استخوان‌ها اسم اعظم می‌خواند. استخوان‌ها جان می‌گیرد و شیر درنده‌ای می‌شود و مرد را می‌درد. (عطار، ۱۳۸۸: ۱۹۹)

نقل است که یکی از اکابر دین در بادیه به ابراهیم ادهم رسید، نام مهین خداوند بدو آموخت و برفت. او بدان نام مهین خدای را بخواند. در حال خضر را دید علیه‌السلام، گفت ای ابراهیم آن برادر من بود داود که «نام مهین» در تو آموخت...
(عطار، ۱۳۸۴: ۱۰۶؛ قشیری، ۱۳۸۱: ۲۵)

به روایت ترجمه تفسیر طبری، «هاروت و ماروت دو فرشته بودند و از خداوند خواستند که آنها را بر زمین فرمانروایی دهد... خدای عزوجل ایشان را به زمین فرستاد. زنی سخت نیکوروی دیدند و هردو بر او فتنه شدند... زن به آنها گفت اگر می‌خواهید که من فرمان شما کنم، یا این کودک بی‌گناه را بکشید یا قرآن کلام خدای را بسوزانید و یا می‌بنوشید. آنها از آن سه شرط، می‌خوردن را اختیار کردند. چون می‌خوردند و مست شدند، کودک را کشتند و کلام خدای را سوزاندند... زن گفت: نام مهین خدای عزوجل را که بدان نام به زمین می‌آید و باز به آسمان روید، به من آموزید تا من فرمان شما کنم. ایشان به او آموختند و آن زن خدای عزوجل را بدان نام بخواند و به آسمان رفت... (طبری، ۱۳۵۶: ۹۶-۹۷)

در طومارهای نقالی، وجود حدیث «اسم اعظم» و مؤثر بودن آن در برابر سحر و جادو بسیار دیده می‌شود. موضوع تأثیر نام یزدان در باطل کردن سحر ساحران در حماسه‌های ملی ایران سابقه دارد و روشن‌ترین نمونه آن نگاشتن نام یزدان و آویختن آن به دژ بهمن است به دست کیخسرو؛ که در شاهنامه و بعضی از آثار پهلوی دیده می‌شود. گذشته از این، ایرانیان چون به جادوئی‌های تورانیان گرفتار می‌شدند، به نام یزدان و یاری او، بر آن فائق می‌آمدند. اما در حماسه‌های اصیل، یعنی حماسه‌هایی که از افکار اسلامی متأثر نیست؛ از اسم اعظم یا باطل السحر نامی نیست. (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۸)

۱-۱. بیان مسئله

مسئله اصلی این مقاله دستیابی به مهم‌ترین باورهای مرتبط با اسم اعظم الهی و تأثیر آن در ابطال سحر و جادو و نیروی فوق‌العاده پهلوان با یادکرد اسم اعظم در طومارهای نقالی است که متأثر از نفوذ فرهنگ و معتقدات اسلامی و باورهای عامیانه‌ای هستند که بر نقالی‌ها تأثیر گذاشته‌اند.

۲-۱. پیشینه تحقیق

پژوهشگران به مضمون اسم اعظم و چیستی آن پرداخته‌اند، ولی درباره بازتاب اسم اعظم در روایات نقالی و فرهنگ عامه به پژوهش مستقلی دست نیافته‌ایم. مهمترین این پژوهش‌ها که به اسم اعظم پرداخته‌اند عبارتند از: مرتضوی نیا در مقاله «اسم اعظم» (۱۳۸۷) دیدگاه‌های مختلف ائمه و متکلمان را درباره چیستی اسم اعظم آورده است؛ پورطولمی و رجبی در مقاله «مبانی حکمی اسم اعظم در عرفان نظری» (۱۳۹۲) ضمن تحلیل نظریات عرفا درباره چیستی اسم اعظم، به این نتیجه رسیده‌اند که در میان اسمای الهی، اسمی که مظهر اتم کمالات ذات خداوند است، اسم اعظم خوانده شده و سایر اسما مظهر و مجلای این اسم‌اند و انسان کامل مظهر تام و جامع اسم اعظم است. کهساری و زارعی در مقاله «اسم اعظم با تأکید بر دیدگاه فخر رازی و علامه طباطبایی» (۱۳۹۵) ضمن تحلیل اقوال متعدد درباره چیستی اسم اعظم، دیدگاه فخر رازی از علمای اهل سنت و علامه طباطبایی از دانشمندان شیعه را به صورت خاص مورد بررسی و مقایسه قرار داده‌اند. مردانی و همکاران در مقاله «تبیین فضای صدور روایات درباره اسم اعظم بر پایه مطالعه تاریخ انگاره از عصر نزول تا تثبیت باور» (۱۴۰۱) به این موضوع پرداخته‌اند که باور به وجود اسمی اعظم برای خدا از چه زمان در فرهنگ اسلامی رواج یافت، زمینه‌های توسعه و پذیرش این باور چه بود و نیز این نگرش‌ها درباره اسم اعظم چه تحولاتی یافته و با چه عکس‌العمل‌هایی از جانب ائمه^(ع) روبه‌رو شده است.

۳-۱. اهمیت و ضرورت تحقیق

فرهنگ عامه چکیده‌ای از خرد و هنر زندگی روزمره مردم است و داستان‌های عامه سرشار از اطلاعات ارزشمند فکری و

فرهنگی است و طومارهای نقّالی از منابع مهم دست‌یابی به باورهای عامه و مضامین مهم روایات حماسی هستند؛ بنابراین مطالعه و بررسی ظرفیت‌های ادبی و محتوایی طومارهای نقّالی بسیار ضروری و مهم است.

۲. بحث و بررسی

ایرانیان از دیرباز و پیش از اسلام به خاصیت ذاتی کلام و از جمله نام‌یزدان در باطل‌کردن سحر و جادو و مبارزه با دیوان باور داشته‌اند. همچنان که رستم در خوان چهارم با بردن نام‌یزدان جادوی زن جادوگر را باطل می‌کند. در دوران اساطیر جادو در اصل بخشی از دین بوده، ولی در دوران حماسه، راز و نیاز با خدای یگانه و بر زبان آوردن نام‌یزدان، جای اعمال جادویی و ورد و افسون را می‌گیرد. در آیین زردشتی خواندن «آهونَوَر» یا همان «يَئَا اَهُو وَئِیَیو» که در آغاز همه سرودهای اوستایی خوانده می‌شود، هنگام ترسیدن، خوردن، خفتن و آغاز کارهای مهم بایسته است و شگون دارد (مزدایور، ۱۳۶۴: ۲۳۷) همان‌گونه که ما نیز طبق تعالیم دین خود کارهایمان را با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز می‌کنیم و به وقت ترس و وحشت بسم الله می‌گوییم.

در شایسته‌نشیست آمده است: «شش بار گفتن آهونَوَر کسی را باید که برای نیرو خواستن رود و به کارزار، تا باشد که پیروزگرت‌تر شود.» (شایسته‌نشیست، ۱۳۶۹: ۲۳۸) اما به کار بردن اسم اعظم یقیناً صورت اسلامی فکری است متعلق به پیش از اسلام (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۸) و ناشی از نفوذ فرهنگ و معتقدات اسلامی بوده است؛ چنانکه اعتقاد به خاصیت اسم اعظم در یکی از حماسه‌های ملی متأخر به نام جهانگیرنامه که از نفوذ افکار اسلامی خالی نیست، بازتاب یافته است: مسیحای عابد - نیای مادری جهانگیر - به جهانگیر، پسر رستم، اسم اعظمی می‌دهد تا به بازو ببندد و می‌گوید در صورت پیش آمدن سحر، «پی دفعش این اسم اعظم بخوان.» (صفا، ۱۳۵۲: ۳۲۸؛ مادح، ۱۳۸۰: ۲۱۷/۳۷۱۶، ۳۷۱۸)

در ایران پس از اسلام و متأثر معتقدات دینی، بستن قرآن‌های کوچک و حرز و دعا به بازو برای دور ماندن از چشم زخم جایگزین یاقوت و گوهر بازوبند شده و در بعضی از داستان‌ها نمود یافته است چنان‌که در داراب‌نامه طرسوسی - که تدوین مکتوب آن در دوره اسلامی صورت گرفته است - روشنک / بوران‌دخت به جای لعل، بازوبندی از نام مهین‌یزدان دارد و بر اثر آن «آتش بر وی کار نکردی و نه آب و نه باد.» (طرسوسی، ۱۳۵۶: ۲/۱۶۰)

اسم اعظم بسیار ناشناخته و دست‌نیافتنی است. از قصص و روایات اسلامی برمی‌آید سه کس با اسم اعظم در ارتباط بوده‌اند؛ بلعم باعور، آصف بن برخیا و سلیمان بن داود. بلعم نام بزرگ خداوند را می‌دانست و پادشاه ستمگر شهر بلقا که در برابر موسی قد برافراشته بود، از او خواست به قدرت اسم اعظم سپاه بنی اسرائیل را از اطراف شهر دور کند. بلعم راضی نشد و او را تهدید کردند. ترسید و دعا کرد. خدا نام اعظم خویش را از او بگرفت. (بلعمی، ۱۳۸۰: ۵۰۷/۱) آصف بن برخیا نام بزرگ خدای دانست و هرچه به کار بایست به خانه سلیمان اندر، از آصف راست داشتی (طبری، ۱۳۵۶: ۱۲۵۲/۵) آصف خدای را بدان نام بخواند تخت بلقیس در دم حاضر شد. سلیمان نبی^(ع) را انگشتی بود که همه مملکت

سلیمان آن انگشتی را به فرمان بودند که نام بزرگ خدای تعالی بر آن نوشته بود. (همان: ۱۲۴۲/۵) وقتی دیوی صخره نام آن را در انگشت کرد، توانست چهل روز ملک براند. (یاحقی، ۱۳۶۹: ۸۷-۸۸)

بر اساس روایات، عیسی (ع) بر اثر بهره‌مندی از اسم اعظم می‌توانست مردگان را زنده کند و کور مادرزاد و شخص مبتلا به پستی را شفا دهد (آل عمران/ ۴۹؛ الکافی، ۱/ ۲۳۰؛ بحارالانوار، ۴/ ۲۱۱) چنان‌که آصف بن برخیا با اسم اعظم، تخت بلقیس را از یمن به شام آورد. (نمل/ ۴۰؛ الکافی، ۱/ ۲۳۰) در روایات، آثار گوناگونی برای اسم اعظم ذکر شده است؛ برای مثال کسی که اسم اعظم را بداند، دعایش مستجاب و هر چه از خدا بخواهد به او عطا می‌شود (بحارالانوار، ۹۰/ ۲۲۴-۲۲۵) و از علم غیب به اندازه‌ای که خدا بخواهد آگاهی می‌یابد و دارای معجزه یا کرامت می‌شود (الکافی، ۱/ ۲۳۰) و همه خیرات و برکات بر او فرود می‌آید. (المیزان، ۸/ ۳۵۴) روایات فراوانی اسم اعظم را قابل انتقال به دیگران می‌داند، پس چنین نیست که فقط هر شخصی که خود قابلیت معنوی و ایمانی آن را به‌دست آورد، خدا به طور مستقیم آن را به وی عطا کند؛ در برخی روایات آمده است که پیامبران به فرزندان و اوصیای خود، اسم اعظم را می‌آموختند. (بحارالانوار، ۱۱/ ۲۲۷، ۲۴۶)

در طومارهای نقالی در موارد بسیاری به تأثیر اسم اعظم در ابطال سحر و جادو و طلسم‌شکنی، سلاح‌های جادویی منقش به اسم اعظم و توانمندی فوق‌العاده پهلوان با یادکرد اسم اعظم اشاره شده است که در پی بدان می‌پردازیم.

۲-۱. قدرت فوق‌العاده پهلوان با یادکرد اسم اعظم

گاهی قهرمان به سبب بر زبان آوردن اسم اعظم چنان نیرومند می‌شود که کسی یارای هم‌وردی با او را ندارد: سام خدا را به نام‌های بزرگ یاد کرده، کیوان‌دیو را زمین می‌زند. (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۱۳) رستم قبل از زمین‌زدن ارژنگ-دیو، (همان، ۱۷۰) جهان‌بخش قبل از زمین‌زدن یکدست، سهراب پیش از زمین‌زدن رستم و برزو پیش از زمین‌زدن سرخاب‌دیو، نام خدا را بر زبان می‌رانند. (همان، ۵۲۲؛ و نیز: ۱۹۳، ۳۱۰، ۲۴۶، ۴۶۴) تهمتن نام خدا را به زبان جاری می‌کند و برزو را بلند کرده بر زمین می‌زند. (کلیات رستم‌نامه، بی‌تا: ۶۳) سام «گرز گاو سر شاه فریدون» را به دست گرفته، پس از خواندن نام یزدان به دژ کرگسار حمله می‌برد. (میرکاسمی، ۱۳۹۰: ۳۰۰)

در روایات شفاهی و طومارهای نقالی، رستم اسم اعظم را می‌داند و پیروزی‌ها و توانایی‌های او به سبب استفاده از اسم اعظم است:

رستم مثل اجدادش خیلی به خدا نزدیک بود و اسم اعظم را داشت و می‌دانست و همیشه در هر گرفتاری بزرگی همین‌که اسم اعظم را به زبان می‌آورد، درهای بسته به رویش باز می‌شد. (فردوسی‌نامه، ۱۳۶۹: ۲/ ۲۰۲)

رستم نام یزدان را بر زبان می آورد و به یک تکان، هفتاد لای زنجیر را چون تار عنکبوت گسیخته، از جا برمی خیزد، تهمینه را آزاد می کند و با لگد در زندان را می شکند ... (صداقت نژاد، ۱۳۷۴: ۲۳۲-۲۳۳)

دست پیرمرد به بکده می رود که تهمتن نام خداوند را بر زبان جاری کرده و مشت چون پتک خود را بر فرق پیر می زند که مغزش پریشان می شود و رعد و برق برمی خیزد... (همان، ۴۳۱)

جهانگیر دست بر کمر بند سقلا ب شاه انداخته، خداوند را به اسم اعظم یاد می کند و او را از زین برکنده، بلند می کند. (صداقت نژاد، ۱۳۷۵: ۲۲۷)

گاهی پهلوان با رفتن به درون طلسم یا هفت خوان با پتیارگانی چون اژدها، شیر، دیو و... برخورد می کند. اژدهایی که در این طلسم ها دیده می شود هر چند هولناک به نظر می رسد، اما پهلوان به دلیل آنکه پیش از روبه رو شدن با آن از ماهیت جادویی اش آگاه است با خواندن اسم اعظم به آسانی از بین می رود.

رستم اسم اعظم پروردگار را بر زبان می راند و با شمشیر جادوشکن سام به یک ضربت سر از بدن اژدها جدا می کند... (همان: ۶۶)

جهانبخش تیری در چله کمان می گذارد و نام خدا را بر زبان جاری نموده، بر چشم راست اژدها می زند که اژدها از پا درمی آید. (کلیات رستم نامه، بی تا: ۱۴۸)

در خوان دوم فرامرز، بیجن و کیانوش اسم اعظم را یاد کرده، از دو جانب تیغ بر هزبر می زنند تا پاره پاره اش می کنند. (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۱۰)

وقتی بهمن در کوه سنگ را به سوی رستم می غلتاند، رستم نام خدا را بر زبان رانده، با توسل به مولا علی سنگ را مهار می کند. (جباره ناصرو، ۱۳۹۶: ۱۴۳)

۲-۲. کاربرد اسم اعظم در طلسم گذاری و طلسم شکنی

در طومارهای نقالی اسم اعظم در طلسم گذاری و طلسم شکنی نیز کاربرد دارد. هوم عابد و مسیحای عابد اسم اعظم را می دانند و هوم، به فریدون اسم اعظم را می آموزد و مسیحا به جهانگیر اسم اعظم را می آموزد:

هوم عابد و شیطان اسم اعظم می خوانند تا طلسم های یکدیگر را نابود کنند. (مشکین نامه، ۱۳۸۶: ۱۴)

قهرمان با وردی که اسم اعظم در خود دارد، وسایل اسیر ساختن پادشاه ظالم را طلسم می کند: کاوه با اسم اعظم میخ ها و زنجیرهای اسیر ساختن ضحاک را طلسم می کند و چهار لوح به اسم های اعظم ترتیب می دهد، چاهی در بالای کوه دماوند آماده می کند و مشتی گوگرد که اسم اعظم بدان دمیده شده است در اطراف چاه می پاشد تا راه رفتن به سوی آن چاه را طلسم کند و ضحاک را میان چاه به چهار میخ می کشد و لوح ها را در چهار طرف چاه دفن می کند... (همان: ۱۸-)

کیخسرو برای فتح قلعه بهمن علمی ترتیب می‌دهد و دعای اسم اعظم بر سر علم می‌بندد و سفیدپوش شده، سوار بر شیرنگ علم را برمی‌دارد و خود را میان آتش می‌اندازد و به حرمت اسم اعظم آتش خاموش می‌شود و خسرو به سر برج قلعه می‌رسد و علم را در پای برج به زمین می‌زند و برمی‌گردد. (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۵۳۷)

وقتی جهانگیر در طلسم فراموشی راه خروج را گم می‌کند و از گرسنگی و تشنگی از پا در می‌آید، با چشم گریان سه روز عبادت می‌کند تا بیهوش می‌شود... لطف یزدان به برکت اسم اعظم که همراهش بود شامل حالش می‌شود و خضر^(ع) ظاهر می‌شود و راهنمایی‌اش می‌کند... (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۵: ۲۰۲)

رستم به شکستن طلسم هوشنگ می‌رود. به دستور مسیحا خیمه‌ای بر در چاه می‌زنند و مسیحا میخی به رستم می‌دهد و می‌گوید نزدیک غروب آفتاب باید وارد چادر شوی و میخ را کف چادر در یک‌وجبی چاه فرو کنی و نام اعظم را که به تو آموخته‌ام مرتباً بخوانی و بیش ازین چیزی نمی‌دانم... رستم هنگام غروب خود را طاهر کرده، وارد چادر می‌شود و یک وجب به دهانه چاه مانده میخ را به زمین می‌کوبد و شروع به خواندن اسم اعظم می‌کند که ناگهان صداهای عجیب و غریب برمی‌خیزد و رستم حیرت‌زده می‌بیند از دهانه چاه خون می‌جوشد و بالا می‌آید. رستم از آن‌همه سروصدا از هوش می‌رود... (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۴۲۷-۴۲۸)

رستم سراغ دختر مسیحا را می‌گیرد. ملک یحیی آهی کشیده، می‌گوید در حجره آخر است. رستم می‌بیند همان حجره‌ای است که درش باز نمی‌شد. مجدداً دست بر قفل می‌نهد و نام اعظم خداوند را تلاوت نموده، به یک تکان قفل را با در از جا می‌کند که ناگهان عده زیادی دختر می‌بیند که از عجایب سر موئی با هم فرق ندارند و حیران می‌شود که دختر مسیحا کدام است... (همان: ۴۳۳)

جهانگیر در وسط مرغزار گنبدی فیروزه‌فام می‌بیند. نام اعظم یزدان را که از مسیحا آموخته بود بر زبان می‌راند و به طرف گنبد می‌رود و بی خوف و بیم پا به درون طلسم می‌نهد... از برابرش باغی نمایان می‌شود چون بهشت و در وسط آن عمارتی مجلل است. جهانگیر نام یزدان را بر زبان می‌راند و وارد عمارت می‌شود که صدای ساز و آواز و نقاره به گوش می‌رسد... (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۸۲۷-۸۲۶) جهانگیر نام یزدان را بر زبان آورده، تیر سوم را می‌اندازد، به دهان زال می‌آید و گرد و غبار روی گیتی را سیاه می‌کند... (همان، ۸۲۸) جهانگیر نام یزدان را بر زبان می‌راند و به یک حرکت قفل را می‌شکند و در صندوق را باز می‌کند، چشمش به سلاح طهمورث دیوبند می‌افتد. (همان، ۸۲۹)

در راه طلسم زرنگاله رستم بر پشت شیر می‌نشیند و شیر آن‌قدر سریع می‌رود که چشم رستم جایی را نمی‌بیند. لذا چشم بر هم می‌گذارد و پیوسته نام اعظم پروردگار را زیر لب تلاوت می‌کند... (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۲۳۹) رستم نام اعظم را بر زبان می‌آورد و تیری به جانب مرغ‌ها می‌کند. مرغ برخاسته، می‌نشیند و آسبیدی نمی‌بیند اما پای رستم سنگ می‌شود. تیر دوم را رها می‌کند مرغ برخاسته، می‌نشیند تا سینه رستم سنگ می‌شود. تیر سوم را رها نمی‌کند بلکه فقط زه را از کنار پیکان رها می‌کند. مرغ به تصور اینکه تیر است برمی‌خیزد و در نشستن رستم از ته قلب به درگاه پروردگار می‌نالد

و شصت از تیر برمی دارد؛ تیر بر سینه مرغ می نشیند که از سر مناره به زیر می افتد و طوفان سهمگینی آسمان را تیره می کند.
(همان: ۲۴۲)

در خواب مردی سفیدموی و بلندبالا با خفتان سرخ در کتف به فرامرز می گوید دخمه طلسم است. چون بر جانب دخمه قدم گذاری اسم اعظم بخوان... (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۵۹۵)

فرهنگ دیوزاده چشمش بر گاوصندوقی می افتد و آن را از فریدون می گیرد... در صندوق را باز می کند، دیوی از میان صندوق جستن کرده گریبان فرهنگ را گرفته به باد تنوره بر فلک بلند می شود و فریاد برمی آورد: ای مسلمانان منم غیاثان دیو که حضرت داوود نبی مرا به قوت اسم های اعظم در طلسم انداخت تا حال که خلاص شدم و این دلاور را به جهت کباب خود بردم. (اسکندرنامه نقالی، ۱۳۸۸: ۴۸۸-۴۸۹)

۲-۳. تأثیر اسم اعظم در فرونشاندن آتش اژدها

یادکرد اسم اعظم موجب فرونشستن آتش اژدهاست: گرشاسپ سپری دارد که دورش اسم اعظم نقش شده و از برکت آن، آتش اژدها بر سرش می آید و خاموش می شود، گرشاسب اسم اعظم می خواند و به خود می دمد تا آتش فرومی نشیند.
(هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۴۵)

سام در برابر آتش اژدها «سپر فولاد گرشاسبی» بر سر می کشد اما سر و دست سام در میان سپر چنان گرم می شود که طاقت نیاورده به مناجات درمی آید؛ اسم اعظم می خواند و به خود می دمد که نفس اژدها تمام می شود. (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۳۶۷)

وقتی برزو نزدیک اژدها می رسد، اژدها آتش فشانی می کند؛ خرمن خرمن آتش از دهانش بر دور دایره سپر پهلوان می ریزد. برزو اسم اعظم می خواند تا آتش فرومی نشیند. (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۳۱۳)

در خوان سوم، پیری در رؤیا چندین اسم از خالق ربانی به جهان بخش نشان می دهد و می گوید این اسم ها را بخوان تا آتش به شما ضرر نرساند. جهان بخش و گسته هم سوار بر فیل اسم اعظم می خوانند و از بیابان آتش می گذرند. (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۴۱۳؛ کلیات رستم نامه، بی تا: ۱۴۲)

۲-۴. تأثیر اسم اعظم در خرق عادت

یکی از کاربردهای اسم اعظم انجام کارهای خارق العاده و کرامات است: وقتی پسر دختر ایرج را نزد فریدون می آورند، شاه می گوید: خدایا به حق هزارویک نام تو آن قدر روشنایی به چشم من بده که روی این طفل ببینم. ناگاه یک قطره آب از چشم شاه فریدون ریخته، روشن می شود. (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۳۱)

یکی از سه شرط پادشاه مصر برای ازدواج با دخترانش نوشیدن قدح زهر است. ایرج برادران را نمی‌گذارد و اسم اعظمی که از پدرش یاد گرفته بود، می‌خواند و بر آن زهر حمله کرده بر سر می‌کشد باز غثیان کرده بر آن قدح، از برکت دعای اسم اعظم آسیبی به وجودش نمی‌رسد. (همان، ۲۲۹)

یکی از کارایی‌های اسم اعظم تسخیر و تصرف در عالم است. وردی که نام خدا در خود دارد، حیوانات را برای کمک احضار می‌کند: هوم عابد با خواندن اسم اعظم شیر و اژدها را برای حفاظت از فریدون بر در غار احضار می‌کند. (مشکین - نامه، ۱۳۸۶: ۱۴)

وردی که نام خدا در خود دارد، باید به قهرمان و پادشاه آینده آموزش داده شود: هوم عابد چند اسم اعظم به فریدون می‌آموزد و او را روانه فارس می‌کند. (همان: ۱۵)

پیکرگردانی با دمیدن وردی که نام خدا در خود دارد: فریدون با خواندن اسم اعظم و دمیدن آن به خود، به چهره اژدها درمی‌آید. (همان: ۲۱)

شفا یافتن با خواندن اسم اعظم: سام با نیایش و اقرار به گناه شفا می‌خواهد و می‌گرید. در خواب حضرت علی (ع) اسمی بر وی خوانده، دست مبارک بر سرپایش می‌کشد، فوراً شفا می‌یابد. (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۴۵)

۲-۵. کاربرد اسم اعظم در ابطال سحر و جادو

از کاربردهای اسم اعظم در روایات حماسی و طومارهای نقالی، مؤثر بودن آن در دفع سحر و جادوی اهریمنان در هفت-خوان و طلسمات و مواجهه با ضدقهرمانان جادوست. رواج بستن نام خدا، دعا و قرآن بر بازو در محیط اسلامی ایران به تدریج موجب کم‌رنگ شدن مبنای اعتقادی کهن «یاقوت/ گوهر بر بازو بستن» شخصیت‌های داستانی شده است؛ چنانکه بانوگشسپ علاوه بر لعل، اسم اعظم خداوند را نیز به بازوی آذربرزین می‌بندد. (همان: ۵۴۰)

بانوگشسب اسم اعظم را که از برکت مسیحای عابد به فرامرز رسیده بود، به بازو می‌بندد و یکه و تنها به سپاه بهمن می‌زند و به برکت وجود اسم اعظم از دریای آب و خرمن آتش که به علم سحر در اطراف اردوگاه بهمن ساخته بودند، می‌گذرد... (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۸۱۰)

در قیروانیه فرامرز به نبرد با ساحری به نام سحبان آتش‌فشان می‌رود... آتش نمودار می‌شود و دلاور دعای اسم اعظم می‌خواند و آتش بر وی کار نمی‌کند و سحبان را می‌کشد. (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۵۹۳)

در طلسم جمشید سام برای برطرف شدن برفی که جادو پدید می‌آورد، اسم اعظم می‌خواند و بر جانب جادو می‌دمد، برف برطرف می‌شود. جادو به علم سحر خرمن آتش می‌بارد. سام اسم اعظم می‌خواند و بر جانب جادو می‌دمد... و سرانجام با تیغ یکصد و هشتاد من نریمان به دو نیمش می‌کند. (همان: ۲۴۴)

وقتی مهروان جادو سواران برزین را با جادو گرفتار می‌کند، برزین به توصیه جاماسب اسم‌های اعظم را به بازویش بسته، به میدان می‌رود و جادو بر او بی‌اثر است؛ مهروان جادو نیزه بر سینه‌اش می‌زند، اما آتش بیرون نمی‌آید.... (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۵۵۴)

در طلسم فریدون فرخ، در غار تاریک برزو اسم اعظم می‌خواند و بر خود می‌دمد تا آنکه جهان روشن می‌شود و خود را کنار دریاچه‌ای می‌بیند. (همان: ۳۷۲)

در جهانگیرنامه، مسیحای عابد، اسم اعظم را به جهانگیر می‌دهد که بر بازوی خود بندد تا سحر و بلا بر او کارگر نشود و هنگامی که سحر پیشش آید، برای دفعش آن اسم اعظم را بخواند. جهانگیر با داشتن این اسم، طلسم ملیخای جادو را می‌گشاید (مادح، ۱۳۸۰: ۲۱۷) و با این اسم اعظم دفع سرما نیز می‌کند. (همان، ۲۱۷-۲۱۸)

در طومار کهن جهانگیرنامه، جهانگیر برای گشودن طلسم ملیخای جادو، با فرامرز و اردشیر از کوه بالا می‌روند تا دژ فلک‌الافلاک نمایان می‌شود. چون پیش‌تر می‌روند، دودی انبوه قلعه را از نظرشان پنهان می‌کند.... جهانگیر می‌گوید این آتش و دود نشانه سحر است. جدم مسیحای عابد طوماری به من داده که در آن اسم اعظم یزدان که باطل‌السحر است، نوشته شده و من آن را به بازوی خویش بسته‌ام و مسیحا گفته تا روزی که لب به می‌نرسم آن اسم خاصیت خود را حفظ خواهد نمود و گفته است: که کار تو زین نام گردد بلند/ وزین نام نامی شوی ارجمند. سپس طومار را از بازو بند خود گشوده، نام اعظم را هفت بار می‌خواند، دود و آتش برطرف می‌شود و کوه از عظمت نام یزدان به لرزه می‌افتد و آنها بی‌گزند به پای دژ می‌رسند. ناگهان هوا به شدت سرد شده و برف سنگینی شروع به باریدن می‌نماید. جهانگیر هفت بار اسم اعظم را می‌خواند و برف و سرما ناپدید می‌شود.... پیش می‌روند و راهی باریک چون نردبان سنگی می‌بینند که بر پرتگاهی عمیق مشرف است و هزار و دویست پله دارد. بادی شدید وزیدن می‌گیرد که درخت‌های کهن را از ریشه بیرون می‌آورد.... جهانگیر می‌گوید این نردبان و باد نیز اثر سحر و جادوست و با خواندن اسم اعظم پا بر نردبان می‌گذارند تا به توفیق یزدان به پله آخر می‌رسند و وارد دژ می‌شوند. جهانگیر هفتاد و هفت نام یزدان را بر زبان رانده، قفل و زنجیر آهن را از تن طوس می‌برد و آزادش می‌کند.... و درحالی که اسم اعظم را زیر لب می‌خواند، پیش دویده، بند دست ملیخای جادو را می‌گیرد و مشی بر گردنش می‌زند که جان می‌دهد و رعد و برق و طوفان می‌شود. (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۵: ۱۹۳-۱۹۰)

راحیل جادو با افسون از ابری سیاه آتش می‌بارد و به صورت نراژدهایی از کوه سرازیر می‌شود و خرمن خرمن آتش از دهانش شعله می‌کشد.... رستم می‌گوید کاش مسیحای عابد بود تا به مدد نام اعظم یزدان آنان را پراکنده می‌نمودیم. جهانگیر که باطل‌السحری از استاد به یاد دارد، آن دعا را می‌خواند که همه نام یزدان پاک است. تهمتن و سالاران نسخه‌ها را برداشته با صدای بلند می‌خوانند و به طرف جادوان می‌روند. از برکت نام اعظم آتش جادوان در خودشان می‌افتد و جملگی می‌سوزند. جهانگیر درحالی که باطل‌السحر می‌خواند راه بر اژدهای پتیاره که همان راحیل است، می‌بندد. راحیل هرچه آتش می‌افکند، به جادوان خودش باز می‌گردد و می‌فهمد که جهانگیر علم باطل‌السحر دارد، می‌خواهد بگریزد که

جهانگیر با کمند اسیرش می‌کند. راحیله وردی می‌خواند و به صورت مرغی از کمند خارج شده و به آسمان می‌رود. تهمتن با زرنگ خدنگی که بر پیکانش نام اعظم یزدان را نوشته بود، راحیله را به یک چوبه تیر سرنگون می‌کند... (همان: ۲۵۲-۲۵۳)

وقتی مرجانه جادو به صورت اژدهایی به تهمتن حمله می‌کند، رستم اسم اعظم می‌خواند و به اژدها حمله می‌کند. مرجانه که سحرش را بر رستم بی‌اثر می‌بیند، قصد گریز می‌کند اما رستم با «تیغ الماس نشان باطل السحر سام» چنان بر کمر اژدها می‌زند که او را به دو نیم می‌کند... (همان: ۳۱)

دمامه هرچند سحر می‌کند که دست و بازوی اسکندر را ببندد، به او اثر نمی‌کند؛ چراکه اسکندر اسم اعظم می‌خواند و می‌دمد... (اسکندرنامه نقالی، ۱۳۸۸: ۴۱۸)

الماس جادو لبش را حرکت می‌دهد که امیر اسم اعظم را تلاوت نموده، خود را به او می‌رساند و با یک برش تیغ دو پاره‌اش می‌کند... صاعقه و طوفان می‌شود. (همان: ۱۳۳)

در خوان پنجم رستم به فراست درمی‌یابد که عقاب، جادوست. نام یزدان را بر زیان می‌راند و تیری به سینه عقاب می‌زند که معلق‌زنان به زمین می‌افتد. رعد و برق و صاعقه و آتش ظاهر می‌شود و رستم ساعتی سر به گریبان نام یزدان می‌خواند تا آشوب فرو می‌نشیند. چشمش به پتیاره‌ای می‌افتد که لاشه‌اش چند برابر پیلی است... (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۴: ۱۵۴)

قیماس‌خان به میدان می‌آید و آذربرزین نام یزدان را بر زبان رانده و بر شیر می‌نشیند و به میدان می‌تازد. (همان: ۸۶۴)

۶-۲- دگرگونی جادوان و اهریمنان با شنیدن نام یزدان

جادو با شنیدن نام خداوند متغیر می‌شود:

در خوان اول وقتی رستم سرود حقانی می‌خواند و نام خدا به گوش زن جادو می‌رسد، رنگش متغیر می‌شود و طرفه پتیاره‌ای می‌نماید. (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۱۶۵، کلیات رستم‌نامه، بی‌تا: ۹)

در خوان چهارم رستم لب چشمه‌ای سفره‌ای شاهانه می‌بیند... ناگهان دختری زیبا می‌بیند و بی‌اختیار بسم الله الرحمن الرحیم می‌گوید. دختر به صورت پیرزن زشت و کریهه‌ی درمی‌آید. رستم می‌فهمد که این دیو جادوست و خدا را یاد کرده، او را با شمشیر به دو نیم می‌کند. (فردوسی‌نامه، ۱۳۶۹: ۸۰-۸۱)

در خوان سوم، فرامرز با دختری جادو مواجه می‌شود و نام خدا را بر زبان می‌راند تا طلسم او را باطل کند، بلافاصله دختر زیبارو به پیرزنی متعفن تبدیل می‌شود که بوی نامطبوعش همه کوه را فرامی‌گیرد. فرامرز با یک ضربه گرز او را می‌کشد. (جباره ناصرو، ۱۳۹۶: ۶۵)

تمور زیبارو را به عزت خدا سوگند می دهد که بگوید کیست. جادو چون نام خدا را می شنود، رنگش متغیر می شود و می گوید من دختر مرجان جادویم. (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۴۵۶)

رستم در مقابل پیر نشسته، نام یزدان را بر زبان جاری می کند که احوال پیر از شنیدن نام پروردگار متغیر می شود. رستم نظر بر لوح می کند، می بیند نوشته باید پیرمرد را با یک مشت علاج کنی وگرنه تا قیامت در این بیابان خواهی ماند. (صداقت نژاد، ۱۳۷۴: ۴۳۱)

ارسطو می گوید من از اسم اعظم پروردگار اسمی چند می دانم که خواهم خواند. اگر او هزارستان باشد که طاقث شنیدن اسم اعظم و کلام مجید را ندارد رنگ و رویش متغیر خواهد شد و اگر اسکندر باشد، از شنیدن اسم اعظم ملک علاّم خرم خواهد شد. چنین می کنند... ارسطو اسم های اعظم را می خواند و نگاه به هزارستان می کند. می بیند رنگ او تغییر یافته هر لحظه به رنگی می شود. می فهمد که دیو است، اشاره به حکیمان می کند که انجیل را بلندتر بخوانید... دیو را تاب نمانده، از بالای تخت فرو جسته، روی به گریز می نهد... (اسکندرنامه نقالی، ۱۳۸۸: ۴۳۸)

۷-۲- کاربرد اسم اعظم در مواجهه با اهریمن

در طومارها قهرمان در مواجهه با موجودات اهریمنی و دیوان، اسم اعظم می خواند و به رویشان می دمد: فرامرز نامه ای برای هراس دیو می نویسد و به بیژن می دهد تا ببرد، هراس دیو جمیع نره دیوان را به استقبال بیژن می فرستد. بیژن با دیدن آن پتیارگان، حیران مانده، خداوند را یاد می کند و پناه به خدا برده، اسم اعظم می خواند و به روی ایشان می دمد و اسب خود را پیش می راند... (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۶۱۶)

در یک روایت مردمی، هنگامی که رستم برای نجات برزو - که اکوان دیو او را ربوده و به مغرب زمین برده بود- تنها و محرمانه به سوی مغرب می رود، به بیابان و شنزاری بی آب و علف می رسد و رخس از تشنگی قادر به حرکت نیست... ناگهان گردبادی ظاهر و نزدیک می شود و از میان باد چشم رستم به موجود عجیب و ناقص الخلقه ای می افتد که به همه چیز شبیه است جز آدمیزاد... رستم اسم اعظم می خواند و به خود می دمد که موجود عجیب الخلقه جلو او می پرد و سلام می کند و می گوید: شمکوس بن شمیلا بن سرنند بن ضحاک است... (فردوسی نامه، ۱۳۶۹: ۳۰/۲ و ۳۱)

شیطان اسم اعظم را می خواند تا هوم عابد را شکست دهد... شیطان و هوم با خواندن هفت بار اسم اعظم با یکدیگر مبارزه می کنند. (مشکین نامه، ۱۳۸۶: ۱۴)

۸-۲- سلاح جادویی منقش به اسم اعظم

در اساطیر آمده که کیومرث نیز اسم اعظم را می دانسته و به کار می برده است: «سلاح او یکی چوب بزرگ بود و فلاخنی نام خدای بزرگ بر آن نبشته، و هرکجا دیو و پری دیدی به سنگ و بدان نام برترین خدای تعالی، او را هزیمت کردی و همه

برمیدندی» (بلعمی، ۱۳۸۰: ۷۶) در روایت طومارها نیز سلاح جادویی و خارق‌العاده پهلوان و درفش کاویانی منقش به اسم اعظم است:

۲-۸-۱- درفش کاویانی: پیش‌بند چرمی کاوه بوده که فریدون دیدنش را به فال نیک گرفته و آن را کاویانی درفش نامیده و به دیبای روم و زر و گوهر آراسته است. بعد از فریدون به هر شاهی که می‌رسید بر گوهر آن می‌افزود تا از درخشش، اختر کاویان نام گرفت و ایرانیان آن را مقدس شمرده، مایه فیروزی سپاه می‌دانستند. صورت طلسمی با اعداد و علائم نجومی بر درفش کاویان دوخته شده بود و نشانه‌هایی از قدرت، حُسن و تداوم نیروهای طبیعی کیهان در سنگ‌های این درفش دیده می‌شد. (ن.ک: خانلری، ۱۳۱۳: ۵۷۲؛ ابن خلدون، ۱۳۷۵، ۱۸: ۱۳۵؛ دوبوکور، ۱۳۷۳: ۱۳۲-۱۳۳) سیمرغ حکیم در هر سوراخ پیش‌بند آهنگری کاوه یک اسم اعظم می‌نویسد (به روایتی می‌خواند) و می‌گوید این را عَلم کاویانی بنامید که علم پادشاهان فریدون است. (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۳۱؛ طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۲۰۴)

۲-۸-۲- لوح (سلاح) تهمورث دیوبند: اسکندر در سرزمین «مهکال» اسیر دیوان است و از پس آنان برنمی‌آید. او که به دعا و تضرع به درگاه خداوند مشغول است، ناگاه پیری را می‌بیند که عنان اسبی را گرفته و لوحی مسی در دست دارد. بر آن لوح ده خط عنبرین نوشته شده است. پیر به بوران‌دخت می‌گوید که بر این اسب برنشین و حرب کن از بهر دین حق و بگیر این سلاح تا کسی را بر تو دست نبود که این میراث است تو را از تهمورث دیوبند که به دست من مانده است. بر آن لوح نام‌های بزرگ خداوند بود و تهمورث دیوان را بدان نام‌ها بگرفتی و هیچ جادو بر وی به کار نرفتی. (طرسوسی، ۱۳۵۶: ۲/ ۴۶۳-۴۶۲)

۲-۸-۳- پیکان تیر خدنگ رستم: تهمتن با تیر زرنگ خدنگی که بر پیکان آن نام اعظم یزدان را نوشته بود، راحیله جادو را به یک چوبه تیر سرنگون می‌کند. (صداقت‌نژاد، ۱۳۷۵: ۲۵۳)

۲-۸-۴- سپر گرشاسب: گرشاسب سپری دارد که دور آن اسم اعظم نقش شده و در نبرد با اژدها آن را بر سر می‌کشد. از برکت اسم اعظم آتش اژدها بر سر او می‌آید ولی خاموش می‌شود... (هفت لشکر، ۱۳۷۷: ۴۵)

۲-۸-۵- زره و کلاهخود زال: گاهی سلاح جادویی منقش به اسم اعظم را پهلوان با شکستن طلسم به دست می‌آورد: زال پس از شکستن طلسم جمشید یک دست سلاح حرب از زره و جبه و جوشن و خود پولادی که تمامی را اسم اعظم کنده بودند و تیغ مصری از پولاد به دست می‌آورد. (محبوب، ۱۳۸۲: ۱۱۱۰)

نتیجه

شواهد این مقاله نشان می‌دهد که با تأمل دقیق در متون حماسی و نقالی می‌توان به نکات تازه‌ای دست یافت و نتیجه گرفت که یکی از بن‌مایه‌هایی که در روایات نقالی و متون حماسی بازتاب یافته و عنصری پرکاربرد به‌شمار می‌رود، یادکرد اسم اعظم و منقوش کردن رزم‌افزار پهلوان به آن است که موجب نیروی جادویی و شگفت‌انگیز و انجام کارهای خارق‌العاده و کرامات می‌شود. پهلوان حماسه با یادکرد نام خدا و اسم اعظم نیرویی می‌یابد که هیچ ضدقهرمانی یارای هم‌اوردی

با او را ندارد و در نبرد با صدقه‌رمانان بسیار نیرومند، با نیایش و بر زبان راندن نام یزدان، بی‌درنگ از امدادهای غیبی بهره‌مند می‌شود. در ایران پس از اسلام و زیر تأثیر معتقدات دینی، بستن قرآن‌های کوچک و حرز و دعا به بازو جایگزین یاقوت و گوهر بازوبند شده و در بعضی از داستان‌ها قهرمان به جای لعل، بازوبندی از نام مهین یزدان دارد و بر اثر آن آتش و سحر بر وی اثر نمی‌کند و در طومار هفت لشکر هر دو باور کهن و اسلامی حفظ شده و بانوگشسپ علاوه بر لعل، اسم اعظم خداوند را نیز به بازوی آذربرزین می‌بندد. یادکرد اسم اعظم و تأثیر آن در توانمندی پهلوان و... در حماسه‌های اصیل و کهن دیده نمی‌شود و تحت تأثیر معتقدات اسلامی در روایات طومارها و داستان‌های پهلوانی راه یافته است.

اسم اعظم در اشعار شاعران و ادبیات عارفان و امثال و حکم و باورهای عامه نیز واژه‌ای پرکاربرد است. در اشعار شاعران متقدم مانند فردوسی، ناصر خسرو، عطار و نظامی و نیز ترجمه تفسیر طبری، معادل فارسی اسم اعظم یعنی «برترین نام»، «نام بزرگ» و «نام مهین» آمده است و در مثنوی مولانا علاوه بر کاربرد واژه «اسم اعظم»، «نام سنی» به معنی نام روشن یا بلند، معادل اسم اعظم آمده است. برخی شاعران و عارفان حضرت علی (ع) و نیز امام زمان را اسم اعظم دانسته‌اند و در مثنوی مولانا و مثنوی‌های عطار، اسم اعظم موجب شفای کوران و کران و زنده شدن مردگان و خرق عادت و کرامت دانسته شده و در روایت تفسیر طبری، زنی به نام زهره با فریفتن هاروت و ماروت و آموختن نام مهین خداوند از آنها به آسمان می‌رود.

بر اساس منابع دینی و روایات، حضرت عیسی (ع) با بهره‌مندی از اسم اعظم می‌توانست مردگان را زنده کند و کور مادرزاد و پسر را شفا دهد و آصف بن برخیا با اسم اعظم، تخت بلقیس را از یمن به شام آورد. برخی مسلمانان برای اسم اعظم خاصیتی شبیه آحراز و طلسمات قائل شده‌اند و به داشتن آن یا کتابتش فوائدی مهم نسبت داده‌اند و برخی آگاهی از اسم اعظم را نشانه ارتباط با خدا گرفته‌اند و بنابراین، معجزات پیامبران را حاصل برخواندن اسم اعظم بر اشیاء و امور انگاشته‌اند. در روایات، آثار گوناگونی برای اسم اعظم ذکر شده است؛ کسی که اسم اعظم را بداند، دعایش مستجاب و دارای معجزه یا کرامت می‌شود و همه خیرات و برکات بر او فرود می‌آید. همچنین اسم اعظم قابل انتقال به دیگران است و طبق برخی روایات، پیامبران به فرزندان و اوصیای خود، اسم اعظم را می‌آموختند.

منابع و مآخذ

قرآن کریم

ابن خلدون (۱۳۷۵). مقدمه. ترجمه محمد پروین گنابادی. تهران: علمی و فرهنگی.

ابونعیم اصفهانی، احمد بن عبدالله (۱۳۵۱ق). حلیه الاولیاء. قاهره: مطبعه السعاده.

اسکندرنامه. (۱۳۸۸). منوچهرخان حکیم. به کوشش علیرضا ذکاوتی قراگزلو. چ ۱. تهران: سخن.

اهلی شیرازی، محمد بن یوسف (۱۳۶۹). دیوان اشعار اهلی شیرازی. چ ۲. به کوشش حامد ربانی. تهران: سنایی.

بابا افضل کاشانی، محمد بن حسین (۱۳۶۳). رباعیات بابا افضل کاشانی. به کوشش سعید نفیسی. تهران: فارابی.

بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۸۰). تاریخ بلعمی (تکمله و ترجمه تاریخ طبری). تصحیح محمدتقی بهار. به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: زوار.

بهمنیار، احمد (۱۳۸۱). داستان نامه بهمنیاری. تهران: دانشگاه تهران.

پورطولمی، منیرالسادات و رجبی کبودچشمه، معصومه (۱۳۹۲). «مبانی حکمی اسم اعظم در عرفان نظری» مطالعات عرفانی، ش ۱۷، صص ۲۱-۳۸.

جباره ناصرو، عظیم. (۱۳۹۶). گردآوری و بررسی روایت های حماسی نقالی منطقه کوهمره سرخی. شیراز: تخت جمشید.

حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۷۹). دیوان غزلیات حافظ شیرازی. به کوشش خلیل خطیب رهبر. تهران: صفی علیشاه.

حقّی، اسماعیل بن مصطفی (بی تا). روح البیان. بیروت: دارالفکر.

دوبوکور، مونیگ. (۱۳۷۳). رمزهای زنده جان. ترجمه جلال ستاری. تهران: مرکز.

ذوالفقاری، حسن (۱۳۸۸). فرهنگ بزرگ ضرب المثل های فارسی. ۲ ج. تهران: معین.

ذوالفقاری، حسن و شیرزی، علی اکبر (۱۳۹۴). باورهای عامیانه مردم ایران، چ ۶، تهران: چشمه.

سجادی، ضیاء الدین (۱۳۸۳). فرهنگ اصطلاحات عرفانی، تهران: طهوری.

شایست نشایست، متنی به زبان فارسی میانه (۱۳۶۹)، آوانویسی و ترجمه کتایون مزداپور، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

شمیسا، سیروس (۱۳۶۹). فرهنگ تلمیحات. چ ۳. تهران: فردوس.

شیخ بهایی، بهاء الدین محمد عاملی (۱۳۸۵). نان و حلوا، تهران: آگاهان ایده

صداقت نژاد، جمشید (۱۳۷۴). طومار کهن شاهنامه. تهران: دنیای کتاب.

صداقت نژاد، جمشید (۱۳۷۵). طومار کهن جهانگیرنامه. تهران: نیما.

صفا، ذبیح الله (۱۳۵۲). حماسه سرایی در ایران. تهران: امیرکبیر.

طباطبایی، محمدحسین (بی تا). المیزان فی تفسیر القرآن. قم: مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۶). ترجمه تفسیر طبری. به کوشش حبیب یغمایی. تهران: توس.

- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۵۶). داراب‌نامه، تصحیح ذبیح‌الله صفا. ۲ ج. تهران: نشر و ترجمه کتاب.
- طومار نقالی شاهنامه. (۱۳۹۱). به کوشش سجاد آیدنلو. تهران: چشمه.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۴). تذکره الاولیاء. به کوشش ا. توکلی. تهران: بهزاد.
- عطار، فریدالدین (۱۳۸۸). الهی‌نامه. به کوشش م. شفیعی کدکنی. تهران: سخن.
- عطار، فریدالدین (۱۳۵۴). سی‌فصل. به کوشش تقی حاتمی. تهران: کتابخانه مرکزی.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۶). شاهنامه فردوسی. به کوشش سعید حمیدیان. چ ۴، تهران: قطره.
- فردوسی‌نامه. (۱۳۶۹). ابوالقاسم انجوی شیرازی. ۳ ج. چ ۳. تهران: علمی.
- فروهر، نصرت‌الله (۱۳۸۷). سرچشمه‌های عرفان. چ ۱. تهران: افکار.
- قشیری، عبدالکریم بن هوزان (۱۳۸۱). رساله قشیریه. ترجمه ابوعلی عثمانی. به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر. چ ۷. تهران: علمی و فرهنگی.
- قیصری، داوود (۱۳۷۵). شرح مقدمه قیصری بر فصوص الحکم. تصحیح سید جلال‌الدین آشتیانی، قم: دفتر تبلیغات حوزه علمیه.
- کلیات رستم‌نامه، بی‌تا، به کوشش محمد فرسای، چاپ دوم، تهران: مؤسسه مطبوعاتی حسینی
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۳). الکافی، به کوشش علی‌اکبر غفاری و محمد آخوندی، تهران: دار الکتب اسلامی.
- کهرساری، رضا و زارعی سمنگان، رضا (۱۳۹۵). «اسم اعظم با تأکید بر دیدگاه فخر رازی و علامه طباطبائی»، کلام اسلامی، ش ۹۸، صص ۲۵-۵۰.
- مادح، قاسم (۱۳۸۰)، جهانگیرنامه. به کوشش ضیاء‌الدین سجادی. تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی دانشگاه تهران - دانشگاه مک گیل.
- ماسه، هانری. (۱۳۵۵). معتقدات و آداب ایرانی، ترجمه مهدی روشن ضمیر. تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحار الأنوار. بیروت: مؤسسه الوفا، چاپ اسلامی.
- محبوب، محمدجعفر (۱۳۸۲)، ادبیات عامیانه ایران، به کوشش حسن ذوالفقاری، تهران: چشمه.
- مرتضوی‌نیا، محمدباقر (۱۳۸۷). «اسم اعظم»، دانشنامه کلام اسلامی، ش ۱، صص ۲۶۱-۲۶۷.
- مردانی، رمضان‌علی و خانی، حامد و افچنگی، مهدی و میر، محمدعلی (۱۴۰۱) «تبیین فضای صدور روایات درباره اسم اعظم بر پایه مطالعه تاریخ انگاره از عصر نزول تا تثبیت باور»، مطالعات قرآن و حدیث، س ۱۵، ش ۲، پیاپی ۳۰، صص ۶۱-۹۰.
- مزدآپور، کتایون (۱۳۶۴). «اهونور کلام آفریننده»، چیستا، سال سوم، ش ۵.

مشکین نامه. (۱۳۸۶). حسین بابا مشکین، به کوشش ولی الله ترابی و داود فتحعلی بیگی، تهران: نمایش.

مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵). *مثنوی معنوی*، تصحیح محمد استعلامی، تهران: زوار.

میرکازمی، حسین. (۱۳۹۰). *من و رستم و گرز و افراسیاب*. گرگان: آژینه.

ناتل خانلری، پرویز (۱۳۱۳)، «سپاه و جنگ در شاهنامه»، مهر، ش ۵، سال دوم، صص ۵۶۹-۵۷۸.

ناصر خسرو قبادیانی. (۱۳۸۴). *دیوان اشعار*. تصحیح مجتبی مینوی و مهدی محقق. چ ۶. تهران: دانشگاه تهران.

نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۹۹). *خسرو و شیرین*. تصحیح وحید دستگردی، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: قطره.

هفت لشکر (طومار جامع نقالان) (۱۳۷۷). به کوشش مهران افشاری و مهدی مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.

یاحقی، محمدجعفر (۱۳۶۹). *فرهنگ اساطیر و اشارات داستانی در ادبیات فارسی*، تهران: سروش